

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه ۴۱ - دوشنبه ۹۴/۱۰/۲۱

خلاصه‌ی کلام شیخ و آخوند رحمتهما چنین است که از دلیل «لا تنقض الیقین ابدأً بالشک» استفاده می‌شود آنچه مورد تیقّن است هنوز باقی است و جرّ به زمان لاحق می‌شود. در مثال مذکور، حیات زید متیقّن بود و انبات لحيه‌ی زید متیقّن نبود، بلکه تیقّن به عدمش داشتیم. بنابراین با استصحاب حیات، اثر انبات لحيه اثبات نمی‌شود.

در تشبیهی نیز شیخ رحمته فرمودند که عنوان «متیقّن» در اینجا، مثل عنوان «أم» و «زوجة الاب» است و همان‌طور که در باب رضاع، لازمه‌ی عنوان «أم» و «زوجة الاب»، یعنی «أم الاخ» محرمّ نیست، در ما نحن فیه هم استصحاب حیات، مثبت احکام مترتب بر انبات لحيه نیست.

## نقد و بررسی فرمایش جناب شیخ رحمته و مرحوم آخوند در رد اصل مثبت

اگر کلمات شیخ رحمته را به همین اندازه‌ای که فرمودند در نظر بگیریم و بر همین توضیحات اقتصار کنیم، دارای مشکل است و مطلب را اثبات نمی‌کند؛ زیرا:

حتی اگر متیقّن را من حیث أنه متیقّن، باقی بدانیم لوازمی دارد، همچنان‌که اگر تیقّن تکوینی به حیات داشتیم، لازمه‌ی چنین حیاتی انبات لحيه خواهد بود و در نتیجه احکام انبات لحيه بر آن مترتب خواهد بود. اگر مقصود این باشد که متیقّن بالفعل را مجرداً از لوازم بعدی به زمان حال بکشانیم و چنین حیاتی همراه انبات لحيه نمی‌باشد چون مثلاً زید حیاتی دوازده ساله داشته است، در این صورت نقض شیخ بر کلام کاشف الغطاء رحمته، بر کلام خودشان هم وارد می‌شود، یعنی آثار با واسطه‌ی شرعی نیز مترتب نمی‌شود؛ زیرا آثار با واسطه‌ی شرعی هم سابقاً متیقّن نبود، اکنون هم شک می‌کنیم که آیا مترتب شد یا خیر، استصحاب عدم آن جاریست و فرقی با آثار با واسطه‌ی عقلیه ندارد.

مثلاً آبی سابقاً کربّ بود، دستمان که مشکوک النجاسة بود را در آن تطهیر کردیم، اثر بی‌واسطه که طهارت

دست است بر این مستصحب مترتب است، اما اثر باواسطه که جواز دخول در صلوات باشد سابقاً متیقن نبوده است. یا فرض کنید غذایی نجس بود و یقین داریم که خوردنش حرام است، سپس این غذای نجس را در مستصحب الکرّیه تطهیر می‌کنیم که اثر بی‌واسطه‌اش طهارت است و اثر باواسطه‌ی آن هم حلیت تناول این غذا است، در حالی که سابقاً حلیت اکل این طعام، متیقن نبوده بلکه حرمت اکلش متیقن بوده است. اگر دلیل استصحاب بیان می‌کند متیقن به اندازه‌ای که متیقن بوده است جرّ به زمان لاحق می‌شود، چگونه می‌گویید تمام آثار شرعی‌ی طولیه‌ی مستصحب مترتب می‌شود.

این نقضی بود که خود شیخ به نوعی بر کاشف الغطاء رحمته الله داشتند و در اینجا بر خودشان هم وارد است. ما الفرق بین آثار شرعی‌ی طولیه و آثار شرعی‌ی طولیه‌ای که واسطه‌اش عقلی است؟! صرف اینکه آنجا واسطه شرعی است و اینجا عقلی است، بیان شیخ رحمته الله نمی‌تواند فارق باشد.

اما تشبیهی که شیخ رحمته الله بیان کردند نیز فی‌الجمله محل مناقشه است؛ زیرا:

مسأله‌ی رضاع با ما نحن فیه متفاوت است؛ موضوع حرمت یعنی ملزوم در رضاع مثلاً، عنوان «أم» و عنوان «زوجه الاب» است و عنوان أم الاخ، لازم حتمی «أم» و «زوجه الاب» نیست. آیا هر کس «أم» شد باید عنوان أم الاخ را داشته باشد؟! ممکن است کسی «أم» شود و آن کسی را که شیر داده، برادر ندارد تا أم الاخ شود. آری، اگر برادر داشت أم الاخ صادق بود. در چنین جایی نمی‌توان گفت حکمی که روی ملزوم می‌رود برای این لازم شرطی هم هست. مانند این است که گفته شود این دستم را که اینجا نگه می‌دارم، اگر آفتاب باشد سایه دارد، حال اگر حکمی روی بالا گرفتن دست مترتب شد معنایش این نیست که آن حکم روی سایه هم هست تا اگر این سایه بود ولی ناشی از بالا گرفتن دست نبود بلکه ناشی از چیز دیگری بود، آن حکم مترتب باشد. عنوان «أم» در برخی موارد همراه با عنوان أم الاخ است و آن زمانی است که بیچهی این «أم» برادری داشته باشد.

فرق مهم‌تری نیز وجود دارد: در لوازم مستصحب، فرض این است که آن لازم، حتماً حکمی دارد؛ یعنی اثبات لحدیه خودش حکمی دارد که در مثال ما فرضاً «وجوب احترام» است، اما در عنوان «أم الاخ» بحث در این است که آیا حکمی دارد یا ندارد؟ و اول کلام است که آیا اطلاق «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ» شامل أم الاخ می‌شود یا خیر.<sup>۱</sup> در ما نحن فیه فرض این است که اثبات لحدیه حکم دارد و حکمش هم قطعی است، و بحث در این است که آیا می‌توانیم با استصحاب حیات، آن را اثبات کنیم یا خیر.

---

۱. میرداماد گفته است عموم یا اطلاقش شامل می‌شود.

البته با وجود همه‌ی این‌ها ما تنظیر شیخ رحمته‌الله را مناسب می‌دانیم در این حد که حکمی که روی عنوانی رفته است، از خودش به عناوین دیگر تجاوز نمی‌کند، اما این‌گونه نیست که ما نحن فیه با قضیه‌ی رضاع دقیقاً یکی باشد، بلکه تفاوت‌هایی دارد و لازمه‌ای که آنجا هست با لازمه‌ی اینجا فرق دارد.

بنابراین باید دید بیان‌های دیگری که در نفی حجیت اصل مثبت گفته شده است تمام است یا خیر. اشکال بر جواب آخوند نیز روشن شد چراکه مرحوم آخوند در جوهره‌ی مطلب با شیخ رحمته‌الله موافقت، إلا اینکه مطلبی در تفاوت بین امارات با اصول عملیه داشتند که چرا مثبتات امارات حجت است اما مثبتات اصول حجت نیست - و آن اینکه دلیل حجیت امارات اطلاق دارد و لوازم و ملزومات و ملازمات را اثبات می‌کند - این کلام مورد اشکال مرحوم نائینی و تلمیذش سید خویی رحمته‌الله قرار گرفته است که بعداً در ضمن نقل کلام مرحوم نائینی به آن می‌پردازیم إن شاء الله.

### بیان محقق نائینی رحمته‌الله در رد حجیت اصل مثبت

محقق نائینی رحمته‌الله با استمداد از مطالبی که در ابتدای بحث قطع فرمودند<sup>۱</sup> و در اینجا هم به نوعی تکرار کرده‌اند، بیان خاصی برای عدم حجیت اصل مثبت ارائه می‌دهند. حاصل فرمایشات مرحوم نائینی<sup>۲</sup> این است:

۱. فوائد الاصول، ج ۳، ص ۱۶:

الأمر الثاني: قد عرفت أن القطع من الصفات الحقيقية ذات إضافة، ولأجل ذلك يجتمع في القطع جهات ثلاث: ...

۲. همان، ج ۴، ص ۴۸۱:

- التنبيه الثامن - قد اشتهر بين المتأخرين القول باعتبار مثبتات الأمارات دون مثبتات الأصول، خلافا لما يظهر من بعض كلمات المتقدمين، و تحقيق الكلام في ذلك يستدعي بيان ما تمتاز به الأمارات عن الأصول موضوعات و حكما. ...  
... و أما امتيازها عنه حكما:

فهو أن المجعول في الأمارات إنما هو الجهة الثانية من الجهات الثلاث التي يقتضيها العلم الطريقي، و هي: كونه صفة قائمة في النفس، و كونه كاشفا و طريقا إلى المعلوم، و كونه محركا عملا نحو المتعلق. فهذه الجهات الثلاث كلها مجتمعة في العلم الطريقي.

و المجعول في باب الأمارات إنما هو الجهة الثانية من هذه الجهات، و في باب الأصول العملية المحرزة إنما هو الجهة الثالثة. و أما الجهة الأولى: فهي من اللوازم التكوينية للعلم الوجداني غير قابلة لأن تنالها يد الجعل التشريعي، و قد تقدم تفصيل ذلك كله في الجزء الثالث من الكتاب عند البحث عن قيام الطرق و الأصول مقام القطع الطريقي، و إجماله:

هو أن العلم عبارة عن الصورة الحاصلة في نفس العالم و بتوسط تلك الصورة ينكشف ذو الصورة و يكون محرزا لدى العالم، فالعالم إنما يرى ذا الصورة بتوسط الصورة المرتسمة في النفس، و من هنا يكون المعلوم أولا و بالذات نفس الصورة و لأجل كونها مطابقة لذی الصورة يكون ذو الصورة معلوما ثانيا و بالتبع، و هذا من غير فرق بين أن يكون العلم من مقولة الكيف أو الفعل أو الانفعال أو غير ذلك، فإنه على جميع التقادير لا يتعلق العلم بالذوات الخارجية إلا بتوسط ما يكون بمنزلة المرآة و القنطرة لها، فكاشفة العلم عن المتعلق إنما تكون بعد قيام الصورة في النفس فيتعقبها الكاشفة و الإحراز، ثم يتعقب الكاشفة و الإحراز الحركة و الجری العملي نحو المتعلق، فالعطشان العالم بوجود الماء في

## قطع عند التحليل، چهار ویژگی دارد:

**ویژگی اول:** قطع حالت طمأنینه و سکون نفس برای متیقن و قاطع ایجاد می‌کند؛ یعنی متیقن خیالش راحت است که روز است یا خیالش راحت است که شب است و از حیث اینکه منتظر روشن شدن مطلبی باشد، مشکلی ندارد و کاملاً طمأنینه و آرامش دارد.

**ویژگی دوم:** خاصیت دوم قطع این است که انکشاف تام ایجاد می‌کند؛ یعنی متیقن، مقطوع را صددرصد می‌بیند و هیچ احتمال خلافی را نسبت به آن نمی‌دهد.

**توضیح بیشتر:** قطع و علم، با مفاهیم و صوری که در ذهن می‌آید محقق می‌شود. معلوم دو قسم است؛ معلوم بالذات و معلوم بالعرض. وقتی شما علم به دیوار دارید، آنچه معلوم بالذات شماست همان صورت این دیوار است و معلوم بالعرض دیوار خارجی است، اگر آن معلوم بالذات با این معلوم خارجی مطابقت داشت

---

المكان الكذائي يطلبه و يتحرك نحوه، و الخائف العالم بوجود الأسد في الطريق يفر منه و يترك سلوكه، فالجری العملى و حركة العضلات إنما يكون بعد إحراز المتعلق.

فهذه الجهات الثلاث مترتبة في الوجود، بمعنى أن الجهة الأولى متقدمة على الجهة الثانية رتبة و الجهة الثانية متقدمة على الجهة الثالثة كذلك. نعم: للعلم جهة رابعة، و هي: كونه مقتضيا للنتجزة عند المصادفة و المعذورية عند المخالفة، و هذه الجهة إنما تكون في عرض اقتضائه الحركة و الجرى العملى فالجهة الثالثة و الرابعة مما يقتضيهما العلم من الجهة الثانية، و هي: الإحراز و الكاشفة.

إذا تبين ذلك، فنقول: إن المجعول في باب الطرق و الأمارات إنما هو الطريقيّة و الكاشفيّة و الوسطيّة في الإثبات، بمعنى: أن الشارع جعل الأمانة محرزة للمؤدى و طريقا إليه و مثبتة له، بناء على ما هو التحقيق عندنا: من أن الطريقيّة بنفسها تنالها يد الجعل كسائر الأحكام الوضعيّة، بل الطريقيّة أيضا كالملكيّة و الزوجيّة من الأمور الاعتباريّة العرفيّة التي أمضاها الشارع فإن الظاهر أنه ليس فيما بأيدينا من الطرق و الأمارات ما يكون مخترعا شرعيًا، بل جميع الطريق و الأمارات مما يتعاطاها يد العرف في إثبات مقاصدهم، كالأخذ بالظواهر و العمل بالخبر الواحد و نحو ذلك من الطرق و الأمارات، فهي عندهم محرزة للمؤدى و كاشفة عنه و واسطة لإثبات مقاصدهم كالعلم، و الشارع قد أبقاها على حالها و أمضى ما عليه العرف، فالأمارات تكون كالعلم من حيث الإحراز و الكاشفيّة و إثبات المؤدى، و ليس أخذ العقلاء بالأمارات لمجرد تطبيق العمل على مؤدياتها بلا توسط الإحراز، فإنه ليس في بناء العقلاء تعبد في مقام العمل، فتطبيق عملهم على ذلك إنما هو لكونها محرزة للمؤدى.

فظهر: أن المجعول في الأمارات ليس هو مجرد تطبيق العمل على المؤدى، بل تطبيق العمل على المؤدى من لوازم المجعول فيها، و إنما المجعول أولا و بالذات نفس الإحراز و الوسطيّة في الإثبات، و بتوسطه يلزم تطبيق العمل على المؤدى.

نعم: المجعول في باب الأصول العمليّة مطلقا هو ...

✓ أجود التقريرات، ج ٢، ص ٤١٥:

(الثاني) ان كل أمانة لا محالة يكون فيها جهة كشف عن الواقع في الجملة غاية الأمر حيث انها ناقصة في حد ذاتها فدليل الحجية يكون متمما لها و هذا بخلاف الأصل فانه غير مشتمل على الكشف أصلا كما هو الغالب أو ان دليل الحجية غير ناظر إلى تنميم جهة كشفه كما في قاعدة الفراغ بناء على ما سيجيء من ان اعتبارها غير ملحوظ فيه جهة الكشف و انما اعتبرت أصلا لا أمانة (الثالث) ان المجعول في الأمارات على ما عرفت في بحث جعل الطريق انما هو نفس صفة المحرزية و الوسطية في الإثبات و بعبارة أخرى جعل فرد تشريعي من العلم و هذا بخلاف الأصل فإن المجعول فيه هو الجرى العملى مطلقا غاية الأمر انه في الأصول المحرزة انما يكون بمثونة البناء على أحد طرفي الشك و في غيرها بدونها.

علم حقیقی خواهد بود و اگر مطابقت نداشت خطا خواهد بود. آنچه در قطع مورد نظر است این است که عالم و قاطع، هیچ احتمال نمی‌دهد که معلوم بالذاتش، متفاوت از معلوم بالعرضش باشد و برای او از این نظر انکشاف تام است.

**ویژگی سوم:** خاصیت سوم قطع این است که قاطع، طبق قطعش حرکت و سکون دارد. اگر مقطوعش با توجه و بالقیاس به خواسته‌هایش، مقتضی حرکت است فرد حرکت می‌کند ولو قطعش خطائی باشد، و اگر مقتضی سکون است ساکن می‌شود. اگر کسی قطع پیدا کرد که پشت این دیوار، حیوان درنده‌ای است که به زودی وارد می‌شود، طبق قطع خود حرکت کرده و فرار می‌کند. یا اگر قطع پیدا کرد که چند دقیقه‌ی دیگر این دیوار فرو می‌ریزد، با توجه به خواستش که حبّ نفس و حبّ بقاء است فرار می‌کند. یا تشنه‌ای اگر قطع پیدا کرد پشت این دیوار آب است، سراغ آب می‌رود گرچه قطعش خطائی باشد. به هر حال قطع در جای مناسب خودش، محرک است.<sup>۱</sup>

**ویژگی چهارم:** چهارمین ویژگی قطع این است که در صورتی که فرد به حکم مولایی قطع پیدا کند، این حکم بر او منجز می‌شود، کما اینکه اگر قطع به عدم حکم مولا پیدا کند، این قطع نیز برای او عذر است البته در صورتی که تقصیری از او در تحصیل قطع سر نزده باشد.

مرحوم نائینی می‌فرماید: خصوصیت اول قطع، مختص به خود قطع است؛ چون یک امر تکوینی است

---

۱. مدتی مباحثی مُد شده بود و در کتاب‌ها ذکر می‌کردند و بعضی عوام از نویسندگان هم پیروی می‌کردند که: باید‌ها که محرک انسان است نمی‌تواند از هست‌ها که بیانگر واقعیات است بیرون کشیده شود. هست‌ها امور توصیفی هستند ولی باید‌ها اموری محرک هستند و این دو با هم تناسبی ندارد. توصیف و امر چه تناسبی با هم دارند که از دل «هست»، «باید» بیرون کشیده شود؟! این مطلبی است که ظاهراً ابتدا هیوم ذکر کرده است (البته به عنوان کشف مغالطه می‌گوید، ولی این خودش مغالطه است) و بعدها هم در کتاب‌ها سرایت کرده است تا به این مترجم‌های فارسی و ... رسیده است.

دفع این مغالطه نیز این چنین است که با توجه به تمایلات و خواست‌های انسان، آن «باید» بیرون می‌آید، و الا معلوم است که آتش سوزانی که این‌جا هست، «باید» ندارد ولی ما با توجه به اینکه بقاء خودمان را می‌خواهیم و این آتش می‌سوزاند، می‌گوییم این آتش سوزاننده است و هر کس نزدیک آن باشد می‌سوزد و هر کس فرار کند نمی‌سوزد و ما می‌خواهیم که نسوزیم پس فرار ضرورت دارد («باید» هم یعنی ضرورت، که آن هم امر انشائی نیست) این ضرورت عقلی است ولی ضرورت بالقیاس است.

از این جهت خیلی وقت‌ها به کسانی که می‌خواهند در مسائل اخلاقی و فلسفه‌ی اخلاق و همچنین مسائل حقوقی تحقیق و اندیشه کنند، توصیه می‌کنیم مباحث قطع اصول را به خوبی درک کنند. انصافاً آن پایه‌ای که جناب شیخ رحمته‌الله در رسائل به خوبی ریخته که «فاعلم أن المكلف إذا التفت إلى حكم شرعی فإما أن يحصل له الشك فيه أو القطع أو الظن ...» تا آخر، و خصوصیات قطع را ذکر کرده است؛ قطع موضوعی، قطع طریقی و ... این‌ها را اگر انسان مسلط شود و هضم کند، بسیاری از مشکلات مباحث حقوق، اخلاق و فلسفه‌ی اخلاق حل می‌شود.

برای توضیح رابطه‌ی باید‌ها و هست‌ها می‌توانید به کتاب *فلسفه‌ی اخلاق* (از تألیفات استاد معظم دام ظلّه) مراجعه کنید.

یعنی طمأنینه‌ی نفسِ قاطع است که از قطع حاصل می‌شود و این را با اعتبار نمی‌توان درست کرد؛ چون یک امر خارجی و تکوینی است. مانند اینکه بخواهیم با اعتبار، برای کسی وزن درست کنیم! حال آنکه با اعتبار، وزن حقیقی درست نمی‌شود. اما سه خصوصیت دیگر قطع، قابل جعل اعتباری است و می‌شود به غیر قطع هم اعتباراً اعطاء کرد. بعضی از این خصوصیات، هم به امارات داده شده است و هم به اصول، ولی بعضی از خصوصیات به اصول عملیه داده نشده است.

خاصیت دوم قطع که کشف تام است، به امارات داده شده است. محقق نائینی رحمته الله می‌فرماید که امارات، صرف نظر از اعتبار شارع، دارای کشف از واقع هستند هرچند کشف آنها ناقص است. ولی لااقل بعض از ادله اعتبار امارات، امارات را به منزله‌ی قطع قرار داده است و کشف ناقص آنها را کشف تام کرده است، نظیر این مضمون که: «لیس لاحد التشکیک فی ما یروی عننا ثقاتنا»<sup>۱</sup> یا فرمودند: «العمری و ابنه یقتان فما اذیا إلیک عنی فعنی یؤدیان»<sup>۲</sup> یا این مضمون که: «انظروا من نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا»<sup>۳</sup>. کسی که روایات اکثراً ظن‌آور نزد او قائم شود، عارف و عالم به احکام نمی‌شود و تنها ظن پیدا می‌کند، ولی به مثل او هم گفته‌اند «عارف». بنابراین من قام عنده الامارة، از حیث انکشاف واقع مانند کسی است که قطع دارد، البته تعبداً.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهدی

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۸، ح ۲۲ (۶۱):

مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْكَشِيُّ فِي كِتَابِ الرَّجَالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَرَاغِيِّ قَالَ وَرَدَ تَوْقِيعُ عَلِيِّ الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ وَ ذَكَرَ تَوْقِيعًا شَرِيفًا يَقُولُ فِيهِ فَإِنَّهُ لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي التَّشْكِيكِ فِيمَا يُؤَدِّيهِ عَنَّا ثِقَاتُنَا قَدْ عَرَفُوا بِأَنَّا نَفَاوِضُهُمْ سِرْنَا وَ نُحْمَلُهُمْ إِبَاهِ إِيَّاهُمْ الْحَدِيثَ.

۲. همان، ج ۲۷، ص ۱۳۸، ح ۴ (۳۳۴۱۹):

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمِيرِيِّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى جَمِيعًا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ مَنْ أَعَامِلُ (وَ عَمَّنْ) أَخْذُ وَ قَوْلٌ مِنْ أَقْبَلُ فَقَالَ الْعُمَرِيُّ يُقْتَنَى فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنَى يُوَدَّى وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنَى يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ اطع فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ قَالَ وَ سَأَلْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ الْعُمَرِيُّ وَ ابْنُهُ يُقْتَانُ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنَى يُوَدِّيَانُ وَ مَا قَالَ لَكَ فَعَنَى يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لهُمَا وَ اطعهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ الْحَدِيثُ وَ فِيهِ أَنَّهُ سُئِلَ الْعُمَرِيُّ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَ لَا أَقُولُ: هَذَا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ لِي أَنْ أَحَلَّلَ وَ لَا أَحْرَمَ وَ لَكِنْ عَنْهُ عليه السلام.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۴، ح ۱۲ (۵۱):

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ قَالَ يُنْظَرَانِ إِلَيَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثِنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامِنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحْفَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ.